

رابطه باور و عمل دینی: دیدگاه جان کاتینگهام با تأکید بر نظر پاسکال

درباره تقدم عمل دینی بر باور دینی

مهدی غفوریان*^۱، امیرعباس علیزمانی^۲

۱. دانشجوی دکتری فلسفه، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران

۲. دانشیار دانشکده الهیات دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۸/۷/۹۴، تاریخ پذیرش: ۱۵/۵/۹۶)

چکیده

کاتینگهام به پیروی از پاسکال معتقد است که دین به سبب آنکه از موجودی متعالی سخن می گوید که فراتر از درک و فهم عقلانی بشر بوده و بالطبع به دلیل استفاده از زبانی که آکنده از نماد، تمثیل، استعاره و حکایت است، اساساً امکان ندارد مورد تحلیل عقلانی واقع شود. به این ترتیب، اثبات یا انکار وجود خداوند از طریق صرفاً استدلال عقلانی ناممکن است. با وجود این، کاتینگهام از آنجا که با الهام از پاسکال، درکی عملی از دین دارد و دین را چیزی بیش از آموزه‌های نظری - عقیدتی می داند، از استدلالی عملی برای نشان دادن معقولیت باور به خداوند و نه برای اثبات وجود او استفاده می کند. از آنجا که آدمی با نظورری قادر به فهم خداوند نیست، راه مواجهه با خداوند نه نظری بلکه عملی است؛ با به کارگیری احساسات و عواطف و درگیری عملی با آموزه‌ها و باورهای دینی، می توان معقولیت باورهای دینی را دریافت و حضور خداوند در زندگی را حس کرد. بر این اساس، تغییر و تحول درونی منوط بر به کار بستن اعمال و ورزهای مورد توصیه ادیان و سنت‌های معنوی است.

واژگان کلیدی

پاسکال، تحول درونی، خداباوری، دین، عاطفه، عمل، کاتینگهام.

پروژه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

از زمان ظهور علم جدید و آغاز دوران روشنگری به این سو، پذیرش آموزه‌های نظری و عقیدتی دین دشوار می‌نماید و همین امر سبب شده است بسیاری از آدمیان به ادیان^۱ که نقش مهمی در معنابخشی به زندگی دارند، پشت کنند و آن را نامعقول بدانند. پیشفرضی که در پس این رویکرد غالب به دین وجود دارد، این است که تنها راه فهم و موضع‌گیری در باب آموزه‌های دین، استفاده از ساحت عقل و ابزارهایی عقلانی است که آدمی در اختیار دارد و صرف مواجهه عقل با آموزه‌ها و مدعیات دین می‌تواند به فهم واقعی و نیز تصدیق یا تکذیب آنها بینجامد. جان کاتینگهام که دین را شرط ضروری معناداری زندگی می‌داند و بر این نظر است که بدون باور دینی، زندگی تهی از ارزش و معناست؛ کوشش کرد با الهام از پاسکال و توضیح نظر او، تصویر دیگری از چگونگی فهم آموزه‌های دینی و پیدایش باور و ایمان در ضمیر آدمی معرفی کند تا از این طریق، برای آن مانع فکری و نظری که در پذیرش دین پدید آمده است، راه‌حلی ارائه کند؛ دین که نقش ضروری و بی‌بدیلی در معنابخشی به زندگی دارد.^۲ تأثیرپذیری کاتینگهام از پاسکال را می‌توان از دو جنبه بررسی کرد؛ پاسکال از یک طرف، فهم ماهیت آموزه‌های دینی را به سبب سخن گفتن از عالمی که متعالی‌تر از عالم پدیداری و قلمرو محسوسات است، فراتر از عقل آدمی می‌داند و از طرف دیگر، فهم آنها و نیز مؤمنانه زیستن را مشروط بر مواجهه‌ای عملی به دین (که در آن عواطف آدمی نیز مشارکت می‌کند) می‌داند. کاتینگهام کوشش می‌کند تا با بسط دیدگاه پاسکال از چنین رویکردی به دین دفاع کند.^۳

۱. منظور از دین در این نوشتار هر یک از ادیان توحیدی است. همچنین خداباوری و متدینانه زیستن به یک معنا به کار رفته‌اند، یعنی هر دو به معنای التزام به مجموعه آموزه‌های ادیان توحیدی هستند.

۲. برای آگاهی از دیدگاه جان کاتینگهام درباره معنای زندگی و نقش باورهای دینی در آن، ر.ک: مهدی غفوریان، امیر عباس علیزمانی، مؤلفه‌های زندگی معنادار از دیدگاه جان کاتینگهام، دوفصلنامه جستارهای فلسفی (پژوهش‌های فلسفی)، بهار و تابستان ۱۳۸۹، دوره ۶، شماره ۱۷.

۳. کاتینگهام برای پیمودن مسیر استدلالی که در این بحث دنبال می‌کند، از تعبیر معرفت‌شناسی درگیری (Epistemology of involvement) استفاده می‌کند. ر.ک: Cottingham, 2014: 23

۱. رابطه ایمان و عمل

۱.۱. رابطه دین با استدلال‌های علمی و فلسفی

نزد کاتینگهام، قدم گذاشتن در مسیر دین و معنویت مستلزم پذیرش شبکه‌ای از باورها و آموزه‌های نظری نیست. از نظر وی هدف دین به‌عنوان سنتی معنوی، تغییر و تحول درونی آدمی است، بنابراین آنچه برای دستیابی به این مهم واجد بیشترین اهمیت خواهد بود، نه پذیرش یک سلسله عقاید و آموزه‌های نظری، بلکه به‌کارگیری اعمال (Practices) است؛ روش‌هایی که فرد بتواند با خودکاوی و تمرین‌هایی اخلاقی و معنوی به خودآگاهی و تحول درونی دست یازد. پس از این تحول درونی و تغییر عمیق نگرش است که فرد به فهم و پذیرش آموزه‌های دینی نیز نزدیک می‌شود.

پیش از توضیح رأی کاتینگهام، توجه به این نکته ضروری است که او نسبت به آموزه‌های نظری دین بی‌اعتنا نیست و اهمیت باورهایی را که در پس اعمال اخلاقی و معنوی پیشفرض گرفته شده‌اند، انکار نمی‌کند؛ چرا که در هر صورت، اعمال معنوی (Spiritual exercises) مورد توصیهٔ ادیان، صدق گزاره‌هایی نظری مانند «خدا وجود دارد» و «خدا دارای رابطهٔ خاصی با مخلوقاتش است» پیشفرض می‌گیرند، اما کسی که مجذوب فواید و اثرات مثبت دین و معنویت شده است، نمی‌تواند صدق آن گزاره‌ها را (که فراتر از عالم پدیداری و خارج از حوزهٔ معرفت بشری هستند) اثبات کند (Cottingham, 2003: 87, 88, 92). بنابراین توجه به این نکته ضروری است که کاتینگهام ناواقع‌گرا نیست (آنچنانکه همچون ویتگنشتاین و همفکران وی).

از آنجا که کاتینگهام در این حوزه متأثر از پاسکال است، توضیح کوتاهی دربارهٔ تلقی پاسکال از نقش عقل‌ورزی در خداباوری مفید می‌نماید. نزد پاسکال، براهین اثبات وجود خداوند، براهین متقنی در اثبات وجود خداوند نیستند، اما می‌توانند موانعی نظری را که بر سر راه خداباوری است، حل و رفع کنند و از این طریق، آدمی پذیرای شنیدن پیام خداوند شود (Moriarty, 2003: 155؛ کشفی و اسدی، ۱۳۸۹: ۱۵۵ - ۱۶۰). از نظر وی، براهین اثبات وجود خداوند برای اقناع لادری‌ها و ملحدان بی‌فایده است، به این دلیل مهم که اساساً این براهین موجب معرفت واقعی نسبت به «خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب»

نمی‌شوند؛ معرفت صرفاً فلسفی به خداوند، موجد ایمان به او نیست (کاپلستون، ۱۳۸۸: ۲۰۳ - ۲۰۴). کاتینگهام نیز در ادامه و در تکمیل دیدگاه پاسکال، بر این باور است که هیچ‌یک از استدلال‌هایی که برای اثبات یا رد وجود خداوند اقامه می‌شود، منتج به نتیجه نیستند؛ چرا که خداوند اساساً موجودی فراتر و متعالی‌تر از قلمرو معرفت بشری و اذهان متناهی آدمیان است. بنابراین دلیل آنکه باورهای دینی فراتر از استدلال هستند و با مواجهه عقلانی قادر به درک و فهم آنها نیستیم، این است که نگرش دینی به سبب ماهیت آموزه‌های آن که از عالم فراینداری سخن می‌گوید، اساساً نمی‌تواند با نظروزی و تحلیل عقلانی که هم به طور بی‌طرفانه به شرحه شرحه کردن آموزه‌های دینی می‌پردازد و هم قوا و مقولات آن به قلمرو فراینداری تعلق نمی‌گیرند، فهمیده شود. به گفته کاتینگهام: «پرسش‌های مربوط به ماهیت و وجود خداوند فراتر از دسترسی عقل استدلالی است. پاسکال می‌گوید: «اگر خدا وجود دارد، او بی‌اندازه فراتر از فهم ماست ... و بنابراین ما نه می‌توانیم بدانیم خدا وجود دارد، نه می‌توانیم بدانیم خدا چه هست» (Cottingham, 2005: 6). در عین حال، باورها و مدعیات دینی، عقل‌ستیز و بیگانه با اصول عقلانیت نیستند. گرچه یافته‌های عقلی - فلسفی و علمی نمی‌توانند نگرش دینی را اثبات کنند، از انکار آن نیز ناتوانند. به عبارت دیگر، از آنجاکه هیچ‌یک از یافته‌های عقلی و علمی با نگرش دینی ناسازگاری ندارد، نگرش دینی معقول است. علم قادر به اثبات یا انکار جهان‌بینی دینی نیست. کاتینگهام در باب اینکه از واقعیت‌های علمی به سود یا علیه مدعیات دینی نمی‌توان استدلالی اقامه کرد، می‌گوید:

«اگر ما بدون هیچ‌گونه پیشفرضی، خواه خداپاورانه خواه الحادی، تنها به اطراف خود بنگریم، ظاهراً واقعیت‌های مشهود را زمانی که در ماهیت عالمی که ساکن آن هستیم، مورد ارزیابی قرار می‌دهیم، به بن‌بست می‌رسند. دیدگاهی خوش‌بینانه درباره خیر ذاتی عالم حرفی برای گفتن خواهد داشت، اما به طور یکسان راجع به دیدگاهی عمیقاً بدبینانه ... درباره شر ذاتی عالم نیز صادق است» (Cottingham, 2003: 61). همچنین اعتقاد دارد همان‌طور که بر اساس فلسفه کانت، انسان به دلیل ساختار ویژه ذهنش عالم را بر مبنای علیت درمی‌یابد، به همین نسبت فرد متدین در اثر تحول درونی و نگاه دگرگونه‌ای که در

مقایسه با فرد غیرمتدین به عالم و زندگی دارد، واقعیات را طور دیگری می‌بیند و تجربه‌های متفاوتی را از سر می‌گذراند. کاتینگهام، خداباوری را بیگانه با عقلانیت نمی‌داند و فرد خداباور را به‌مثابه کسی نمی‌شناسد که نگاهش بی‌ارتباط با واقعیت است. او اعتقاد دارد که باورهای دینی فرد متدین نباید با شواهد مشاهده‌پذیر جهان ناسازگار باشند. بنا بر نظر وی، گرچه خداباوری نه نتیجهٔ براهین عقلی و نه متعلق تحقیق تجربی است، اما ایمان فرد خداباور ضدعقلانی نیست و همسو با نشانه‌هایی است که فرد در زندگی درک می‌کند (Cottingham, 2005: 133; Cottingham, 2003: 136).

به‌همین دلیل، استدلالی که کاتینگهام به پیروی از پاسکال تنسیق کرده و از فواید و اثرات مثبت مترتب بر باور به وجود خدا و به‌طور کلی دینداری سخن گفته، استدلالی عملی (Pragmatic Argument) است که برخلاف دیگر استدلال‌ها نه بر مفهوم خدا یا ویژگی‌های جهان تجربی، بلکه مبتنی بر مصلحت‌اندیشی (Expedience) است. به بیان دیگر، به‌سبب آنکه استدلال‌هایی که به سود یا علیه خداباوری اقامه می‌شوند، منتج نیستند و به تعبیری، خداباوری جزو دستهٔ باورهای عقل‌گریز است، معقولیت خداباوری را می‌توان با تأکید بر فواید یا آثار و نتایج مثبت خداباوری با استدلالی عملی نشان داد. در این استدلال آنچه مورد نظر است، نه وجود خداوند بلکه باور به وجود خداوند و پیامدهای مثبت و حسنی است که از رهگذر چنین باوری برای شخص باورمند حاصل می‌شود (Palmer, 2002: 286; cottingham, 2005:7; Hooker, 2008:198). استدلالی که وی با الهام از پاسکال صورتبندی می‌کند، چنین است: «اولاً فواید آشکاری وجود دارند که به زندگی معنوی مربوط می‌شوند؛ ثانیاً آموزه‌های متافیزیکی که بنیان زندگی معنوی را تشکیل می‌دهند به موضوعاتی مربوط می‌شوند که در قلمرو معرفت عقلانی نیستند؛ ثالثاً ولی چیزی هست که نباید در مورد آن خیلی نگران باشیم، چراکه پذیرش اعمال مربوطه، سرسپردگی شورمندانه‌ای ایجاد خواهد کرد که نیاز به باور عقلانی پیشینی را کنار می‌گذارد» (Cottingham, 2003: 96). همان‌طور که ملاحظه می‌شود این استدلال در پی نشان دادن معقولیت خداباوری است؛ از یک طرف، خداباوری و مدعیات دینی فراتر از حوزهٔ عقل آدمی بوده و از طرف دیگر، آثار مثبتی بر خداباوری و دینداری مترتب است. از رهگذر زندگی دینی و معنوی فوایدی همچون «مراقبت نفس» (The Care of the Soul)،

آرامش ذهن، ترک پیروی نادرست از خودپرستی و سود مادی، آگاهی دقیق‌تر از راز زندگی، باور به عمق و برکات آن» (ibid: 95) برای فرد حاصل می‌شود یا به گفته پاسکال، در اثر گروش به طریقه دین و معنویت: «ما درستکار، روراست، فروتن، سپاسگزار، اهل کارهای خیر، دوستی خوب، صادق و بی‌ریا خواهیم شد» (Cottingham, 2005:8) دین با ترغیب فرد متدین برای زیستن بر طبق مجموعه‌ای از نگرش‌ها و اعمال، چنین اثرات و پیامدهای مثبتی را برای وی به ارمغان می‌آورد.

براد هوکر (Brad hooker)، در نقد دیدگاه کاتینگهام بیان می‌کند که اولاً باور به گزاره‌ای به دلیل آثار و نتایج مثبت آن، به معنای صدق آن گزاره نیست و ثانیاً باور صادق، ارزشمندتر از باور کاذبی است که آثار و نتایج مثبتی بر آن مترتب باشد. به باور هوکر، استدلال عملی که کاتینگهام اقامه می‌کند، تنها در صورتی قابل دفاع است که هیچ‌گونه استدلال قطعی علیه وجود خداوند وجود نداشته باشد. این در حالیست که از نظر هوکر مسئله منطقی شر به مثابه برهانی علیه وجود خداوند از قوت کافی برخوردار است و نمی‌توان بدون ارتکاب تناقض، شر را با خداباوری پیوند زد (Hooker, 2008: 198, 199). اما کاتینگهام، شر یا تغییر و نابودی را وصف ذاتی عالم ماده می‌داند و در نتیجه معتقد است که وجود شر در عالم، با خداباوری سازگار است و نمی‌توان آن را به‌عنوان برهان یا قرینه‌ای علیه خداباوری به‌کار برد. بنابراین، از آنجا که خداباوری جزو باورهای عقل‌گریز است و یافته‌های علمی و عقلانی نمی‌توانند به سود یا علیه آن سخنی بگویند و نیز به سبب آنکه آثار و نتایج مثبتی که بر خداباوری مترتب است، بر خداانا باوری مترتب نیست، می‌توان خداباوری را باور معقولی قلمداد کرد (Cottingham, 2003: 96).

ملاحظه می‌شود که لب سخن کاتینگهام در باب وجود خداوند و باور به او، مبتنی بر تحول درونی است و خبری از محاجه‌های عقلانی درباره وجود خداوند نیست؛ هرچند که کاتینگهام معتقد است دیدگاه دینی نباید با اصول علمی و فلسفی ناسازگار باشد و به این معنا، تفکر نقادانه در باب مدعیات دینی را موجه می‌داند. با وجود این، نتیجه استدلال پاسکال و به تبع او کاتینگهام صرفاً به فرد می‌فهماند که خداباوری نامعقول نیست و فرد خداباور برخلاف اصول و قواعد عقلانی عمل نکرده است. اما این نمی‌تواند دلیل یا

انگیزه‌ای برای پذیرش مدعیات دینی و قدم گذاشتن در این مسیر فراهم کند. به عبارت دیگر، اکنون که مدعیات دینی و رای معرفت عقلانی و شواهد موجود در جهان طبیعت نه به سود و نه علیه مدعیات دینی هستند، فرد چگونه می‌تواند صرفاً با در نظر گرفتن آثار و فواید مثبت دین و با اذعان به معقولیت آن، آموزه‌ها و اعمال مورد توصیهٔ دین را بپذیرد و به آن التزام عملی بورزد؟ چه دلیلی برای پذیرش مدعیات دینی خردگریز و انجام دادن اعمال مورد توصیهٔ آن وجود دارد؟ برای آنکه فرد بتواند به آموزه‌های دین دل ببندد و به تعهد فردی نسبت به دین برسد، نیازمند درک و فهم همدلانه و عمیقی از مدعیات دینی است.

۲. عمل‌ورزی و ایمان دینی

همان‌طور که اشاره شد، از یک طرف آموزه‌ها و مدعیات دینی عقل‌گریز و اثبات‌ناپذیرند و از طرف دیگر، هدف ادیان، تحولی درونی و تغییر عمیق نگرش آدمی نسبت به شئون مختلف زندگی است. از نظر کاتینگهام، مؤلفهٔ مهمی که در نظریهٔ پاسکال وجود دارد و می‌تواند ما را در نیل به هدف ادیان یاری رساند، توجه به نقش احساسات و عواطف و سرسپردگی شورمندانانه در فهم و قبول آموزه‌های دینی است. به باور پاسکال «تصمیم‌ایمانی در فضای تنگ برهان‌های عقلی رخ نمی‌دهد، بلکه در یک ساحت عمیق‌تر انسان رخ می‌دهد، جایی که غرایز و احساسات، دلبستگی‌ها و نفرت‌ها نیز نقش دارند و عواطف می‌توانند بر تصمیم عقل تأثیرگذارند یا حتی جلوی آن را بگیرند» (کونگ، ۱۳۸۹: ۱۳۹). نزد کاتینگهام، اعمال معنوی به ورزها یا تمرین‌هایی عملی دلالت دارد که در ادیان و به‌طور کلی سنت‌های معنوی به آنها اشاره شده است که برای مثال می‌توان نیایش یا روزه را نام برد. البته گسترهٔ اعمال معنوی گسترده است و شامل انواع مختلفی نظیر عقلانی، عاطفی، فیزیکی، زیبایی‌شناختی، اخلاقی و درون‌نگرانه (Introspective) است (Cottingham, 2014: 152). از نظر او، در صورتی که فرد این ورزهای عملی توصیه‌شده را به‌کار ببندد به تدریج احساسات و عواطفی که موجب فهم و همدلی او با آموزه‌های دینی می‌شود، پدیدار خواهند شد و به این ترتیب، حس حضور خداوند در عالم و زندگی خویش را درمی‌یابد. همان‌طور که در سطور پیشین بیان شد، وی دلیل چنین

رویکردی به دین را ماهیت گزاره‌ها و آموزه‌های دینی می‌داند، به طوری که ایجاب می‌کند، نه با ابزارهای عقلی و منطقی، بلکه با درگیری عملی و تحولی درونی و قلبی از طریق انجام دادن اعمال دینی، به فهم آنها نزدیک شد. موضوع و متعلق گزاره‌ها و آموزه‌های دینی، موجودی متعالی و عالمی فراتر از عالم پدیداری است؛ به همین سبب، به نظر کاتینگهام، حتی زبانی که دین برای انتقال و تفهیم مدعیات خود به کار می‌برد، زبانی بوده که دربرگیرنده عناصری از نماد، تمثیل، استعاره، داستان و حکایت است. بنابراین سازوکار فهم آن باید به گونه‌ای باشد که این عناصر را به حساب بیاورد و از آنها برای فهم زبان دینی بهره بگیرد و در صورت غفلت از این عناصر و منحصر کردن زبان دینی به زبان علم و عقلانیت و گزاره‌هایی که یا صادقند یا کاذب، فهم دین با مانع روبه‌رو می‌شود، چرا که درباره خداوندی که ورای جهان پدیداری است، تنها از طریق نماد و تمثیل می‌توان علامت‌ها و نشانه‌های وجود و حضور او را مورد اشاره و فهم قرار داد (Cottingham, 2005: 77, 89, 90). پاره‌ای از حقایق اساساً با رویکرد عقلانی فهم‌شدنی نیستند و تلاش برای فهم عقلانی آنها همان و نفهمیدن آنها همان؛ بلکه برای فهم آنها باید ابزار احساسات و عواطف را به کار گرفت. به عنوان مثال، برای شخصی که تجربه عاشقی را از سر نگذرانده، نمی‌توان عشق را با توصیف و تحلیل عقلانی به او فهماند، بلکه برای فهم آن باید خویشتن چنین تجربه درونی و عاطفی را بیازماید و با احساسات و عواطف خود درگیر چنین تجربه‌ای شود. به اعتقاد کاتینگهام، به پیروی از پاسکال، حقایق دینی نیز به دلیل فراتر بودن از عقل بشری نه با ابزار عقل، بلکه به واسطه ابزار احساسات و عواطف فهم‌پذیرند. به همین سبب، با بحث و فحص‌های عقلانی، فهم مدعیات دین و درآمدن به سلک مؤمنان و تجربه نگاه مؤمنانه به زندگی قابل حصول نیست، بلکه برای حصول آنها باید عمل‌ورزی و به‌کارگیری تمرین‌های معنوی را پیشه ساخت تا پس از آن احساسات و عواطف دینی بروز و ظهور یابند. با رشد و پرورش احساس و عاطفه، حقایقی بر فرد آشکار می‌شود که با غیر آن چنین نمی‌شود. این‌گونه است که گاهی عاطفه نقش یکی از منابع شناخت را بازی می‌کند. برای مثال، همان‌طور که یک نقاش حرفه‌ای فهمی به مراتب عمیق‌تر از یک فرد معمولی، از یک تابلوی نقاشی دارد، فرد دیندار که با درگیری و مشارکت عملی در اعمال دینی و معنوی، احساسات و عواطف خویش را پرورش داده است، درک و فهم متفاوتی از دیگران نسبت به عالم و زندگی در آن

دارد؛ به گونه‌ای که تجربیاتی را از سر می‌گذرانند که فردی که آن نوع زندگی را نداشته‌اند، آن تجربیات را از سر نخواهد گذراند (Cottingham, 2005, Ch1, Section3). توصیه پاسکال برای فردی که می‌خواهد طعم زندگی دینی و معنوی را بچشد، اینست که به‌طور عملی همچون دینداران زندگی کند و به خدا باوری و دینداری تظاهر کند تا از این طریق به آستانه خدا باوری برسد و از لذاتی همچون صداقت، فروتنی و خلوص (که دینداری برای او به ارمغان می‌آورد) بهره‌مند شود و اینچنین به‌سوی آن جلب شود (Palmer, 2002: 292). کاتینگهام در باب اولویت عمل دینی بر بحث و فحص عقلانی به‌منظور فهم دین و حصول ایمان می‌گوید: «آنچه سبب باور افراد به خداوند می‌شود نه بحث‌های عقلانی درباره موجودی متعالی، بلکه ابعاد درونی دین است - قدرت تحول‌آفرینی باورها و اعمال دینی در زندگی و تجربه ما انسانهاست. باور به خدایی که ورای همه مقولات ذاتی اندیشه است، محصول ایمان و درگیری در یک جامعه پویای ایمانی است» (Cottingham, 2005: 112). به‌همین دلیل، حتی: «نوع قرینه‌ای (Evidence) که برای فرد مؤمن، مؤید ایمان است، آن نیست که از منظری بی‌طرفانه تعیین شده باشد، بلکه تجربه‌ای است که تنها بر اثر نوعی تغییر و تحول درونی قابل دسترس است» (Cottingham, 2009: 105). همچنین در جای دیگری می‌نویسد: «پذیرش جهان‌بینی دینی منوط به صحت استدلال‌های فلسفی، چه رسد به قطعیت (Conclusiveness) آنها نیست؛ بلکه مبتنی بر ادراک جهان به گونه متفاوتی است، [ادراکی که] به‌منزله نتیجه تغییر و تحولات متنوع و گوناگون اخلاقی و معنوی است که فرد را بر واقعیت‌هایی که پیش از این از وی پوشیده بود، باز و گشوده می‌کنند» (ibid: 266). به این سبب، ایمان دینی محصول درگیری نظری با باورها و آموزه‌های دینی و تحلیل عقلانی آنها نیست، بلکه با انجام دادن اعمال و ورزهای دینی و معنوی است که فرد به تدریج باورهای دینی را فهم و قبول می‌کند و احساسات و عواطف دینی در وی ظهور می‌یابند، به گونه‌ای که در اثر تحولی درونی که به‌سبب مداومت در اعمال و ورزهای دینی و معنوی برای او پدید آمده، قراین و نشانه‌های حاکی از حضور خداوند را در جهانی که در آن می‌زید، درمی‌یابد در حالی که شخصی که این راه را طی نکرده و آموزه‌ها و اعمال دینی را به‌طور بی‌طرفانه و تماشاگرانه ارزیابی می‌کند؛ نسبت به آن قراین و نشانه‌ها ناپیدا و بی‌خبر است. کاتینگهام، به‌صراحت در این زمینه می‌نویسد: «این‌گونه نیست که فرد خدا باور

و فرد خداناباور وقایع یکسانی را تجربه کنند، بلکه [ایشان] آنها را به گونه‌ای دیگر تفسیر می‌کنند، تا حدی که آن را هم، در هر بار، به‌طور کاملاً متفاوتی تجربه می‌کنند» (ibid: 86). وی برای تفهیم و توضیح بیشتر منظور خود از اولویت عمل‌ورزی بر نظروورزی در حوزه دین می‌نویسد:

«اعمال معنوی (Spiritual Practices) بیان‌کننده واکنشی وجودی و اخلاقی نسبت به وضع ناگوار انسان هستند که می‌توانند برای کسانی که انجام آنها را قبول می‌کنند، به‌طور موجهی مفید و سودمند شناخته شوند و فرض اینکه چنین واکنش‌هایی به معنای واقعی کلمه می‌توانند تنها در بستری از سرسپردگی شورمندانه به شیوه مناسبی از زیستن پدید آیند؛ خط مشی پاسکالی را قابل فهم می‌سازد، یعنی خطر کردن و وارد کردن تدریجی خود به اعمال مربوطه به‌جای باقی ماندن در وضعیت ناخوشایندی از بی‌تفاوتی معرفتی بی‌طرفانه» (Cottingham, 2003: 96).

به‌عبارت دیگر، حوزه‌ای که نمی‌توان درباره آن سخن گفت قلمرویی است که به سخن در نمی‌آید (به تعبیر ویتگنشتاین: «آنچه نمی‌توان درباره‌اش سخن گفت، باید درباره آن خاموش ماند»). بنابراین باید از طریق عمل به آن پرداخت یعنی عمل معنوی. کاتینگهام همچنین به این نکته نیز اشاره می‌کند که این رویکرد به دین یا معنویت که مستلزم اولویت عمل و پرورش احساسات و عواطف است، به دو دلیل غیرعقلانی نیست، زیرا اولاً هدف از این راه که استفاده از فواید معنویت و معنادار ساختن زندگی است، عقلانی خواهد بود، چراکه برای معنادار کردن زندگی راهی جز ورود به قلمرو دین و معنویت نداریم و برای ورود به آن نیز، چنین رویکردی ضروری است؛ ثانیاً فلسفه باید به زندگی انسان به‌مثابه یک کل پردازد که دربرگیرنده مجموعه تجارب بشری است و بخشی از این تجارب که با تغییر نگاه به جهان و زندگی حاصل می‌شود، تجربه زیبایی و نشانه‌های مبنی بر حضور خداوند در عالم است که زبان سرد و خشک علمی و تحلیل منطقی و عقلانی، توان درک و فهم آن را ندارد. بنابراین قدم گذاشتن در راه دین و معنویت، به معنای ترک عقلانیت و فلسفه‌ورزی نیست (ibid: 95,99, 100). هاپ واکر، درباره فواید ارزشمندی که بر خداباوری با همه نبود دلیل یقینی بر وجود خدا مترتب است، با کاتینگهام موافق بود. وی بیان می‌کند که گرچه شواهد و قراین به سود وجود خدا ناکافی است، اما می‌ارزد چنان زندگی کنیم که گویی خدا وجود دارد؛ چرا که:

«برتری جهان‌بینی الهی بر جهان‌بینی سکولار تا آنجاست که - حتی اگر لادری یا ملحد ضعیف

باشیم - به سود ماست که چنان زندگی کنیم که گویی جهان‌بینی الهی صادق است ... و چنان کار کنیم که گویی خدا با ما در پیکار خیر علیه شر در کار است ... دین هدفی برای زندگی به ما می‌بخشد و مبنایی برای اخلاق به دست ما می‌دهد که آنقدر ارزشمند است که نباید آن را با بی‌اعتنایی از دست بدهیم» (پویا، ۱۳۸۶: ۱۳۷).

به این ترتیب، شخص در اثر انجام دادن اعمال و ورزهای مورد توصیه دین و شرکت جستن در اعمال مربوط به آن، شیوه‌ای از زندگی و نحوه‌ای از بودن را تجربه می‌کند که حداقل دارای مؤلفه‌های زیر است:

۱. زندگی یک هدیه و موهبت است، نه امری تصادفی، و زندگی و جهان جلوه‌ای از حقیقت، خیر و زیبایی است.

۲. حیات ما وابسته به انتخاب، تصمیم و مسئولیت‌پذیری در انتخاب خوب و بد است.

۳. التزام به آیین‌های عبادی در همه لحظه‌های زندگی، توجه دائمی به آگاهی معنوی و اخلاقی را به ما گوشزد می‌کند. اعمال عبادی در لحظه لحظه زندگی نفوذ دارند، از مراسم خاصی مانند ازدواج، مرگ و تولد گرفته تا فعالیت‌هایی مانند خوردن و صبح از خواب بیدار شدن. هدف از این اعمال تأکید بر آگاهی اخلاقی و معنوی است که با حفظ و استمرار آن، تغییر و تحول درونی حاصل می‌شود.

۴. ارزش و معنای زندگی نه وابسته به موفقیت و ثروت مادی، بلکه به محبت، عشق و ایثاری وابسته است که موجودی متعالی محرک و مشوق آنست (Cottingham, 2003: 90 - 91).

دین به امور روزمره نظیر غذا خوردن و از خواب برخاستن نیز معنا و مفهوم می‌دهد و به این ترتیب جزء جزء زندگی را واجد عمق و ژرفا می‌کند و در اینجاست که تفاوت خدا‌باور و خدا‌ناباور (مؤمن و نامؤمن) در اعمال روزانه و حرکات و سکنتات آنها نمایان می‌شود؛ نه در بحث و فحص‌های نظری. به سخن دیگر، تفاوت آن دو در باورهایشان محدود نمی‌شود، بلکه زندگی و شیوه زیستن آنهاست که فرقی‌شان را آشکار می‌کند (Cottingham, 2009: 164).

این نوشتار را با ذکر قطعه‌ای که کاتینگهام درباره نگاه معنوی به غذا خوردن بیان می‌کند و

نشان‌دهنده بروز و ظهور متدینانه زیستن در زندگی هر روزی است، به پایان می‌بریم:

«غذای گذاشته شده روی میز شکل فرهنگی است که ما را قادر می‌سازد به‌طور همزمان به همه ویژگی‌های مهم جهانمان ... و منشأ رازآمیز کل آن پاسخ دهیم ... بلعیدن [حریصانه خوردن] غذا، هم بی‌احترامی به تلاش بشر برای تهیه آن و هم به زندگی آن گیاهان و حیواناتی است که به‌خاطر ما قربانی شده‌اند ... همچنین دعایی که بر سر سفره پیش از خوردن غذا خوانده می‌شود نگاه مناسب به جهان را در ذهن پرورش می‌دهد. جهانی که بخشندگی مهربانانه آن در دسترس ماست، نه به‌خاطر آنکه ما شایستگی آن را داریم ... دیدگاه ماده‌باورانه به زندگی گرچه ممکن است کمک کند نانی روی میز گذاشته شود، نمی‌تواند ما را در فهم اینکه خوردن چه معنایی دارد، یاری رساند» (Cottingham, 2003: 97).

نتیجه‌گیری

خداوند نامتناهی و فراتر از عالم پدیداری است و اذهان محدود و متناهی ما، یارای فهم و درک او را ندارد. به این ترتیب راه مواجهه با آموزه‌های دینی به‌منظور فهم و درک آنها و نیز حصول ایمان دینی نه عقلی - نظری بلکه درگیری و مشارکت عملی است؛ ایمان دینی با نظرورزی، تدقیقات عقلانی و بحث و فحوص‌های مدرسی به درون فرد پا نمی‌گذارد. با به‌کارگیری ورزها و تمرین‌هایی عملی که در ادیان و سنت‌های معنوی توصیه شده است، به‌تدریج احساسات و عواطف فرد در جهت دین برانگیخته و به فهم آموزه‌های دین و درک حضور خداوند و ردپای او در عالم نزدیک می‌شود و زیستنی مؤمنانه را تجربه می‌کند. بنابراین تغییر و تحول درونی و پیدایی احساسات دینی که موجب ظهور ایمان در فرد می‌شود، پیش از هر چیز مستلزم عمل‌ورزی و انجام دادن ورزها و تمرین‌هایی در مقام عمل است. به سخن دیگر، آنچه آدمی را به هدف مورد نظر ادیان رهنمون می‌شود، تن دادن به اعمال مورد توصیه ادیان و در نتیجه، درگیری عاطفی در آنهاست تا از این طریق، آدمی به آستانه باور به آموزه‌های نجات‌بخش دین برسد و راه درک نشانه‌های خداوند در زندگی او تسهیل شود.

منابع

۱. پویا، اعظم (۱۳۸۶). *معنای زندگی*، تهران: نشر ادیان.
۲. غفوریان، مهدی، علیزمانی، امیر عباس (۱۳۸۹). *مؤلفه‌های زندگی معنادار از دیدگاه جان کاتینگهام*، دوفصلنامه جستارهای فلسفی (پژوهش‌های فلسفی)، شماره ۱۷.
۳. کاپلستون، فردریک چارلز (۱۳۸۸). *تاریخ فلسفه (از دکارت تا لایبنیتس)*، ج ۴، ترجمه غلامرضا اعوانی: انتشارات علمی و فرهنگی.
۴. کشفی، عبدالرسول، اشدی، سیاوش (۱۳۸۹). *جایگاه دل در معرفت‌شناسی دینی پاسکال*، پژوهشنامه فلسفه دین (نامه حکمت)، سال هشتم، شماره ۱، بهار و تابستان.
۵. کونگ، هانس (۱۳۸۹). *خدا در اندیشه فیلسوفان غرب*، ترجمه حسن قنبری: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب.
6. Hooker, Brad. The Meaning of Life: subjectivism, objectivism and divine support, in Athanassoulis, nafsika & vice, Samantha(ed.)(2008). *The Moral Life: Essays in Honour of John Cottingham*, Palgrave Macmillan.
7. Cottingham, john (2003). *On the Meaning of Life*, Cambridge.
8. Cottingham, john (2005). *The Spiritual Dimension: Religion, Philosophy and Human Value*, Cambridge.
9. Cottingham, john (2009). *Why Believe?*, Continuum.
10. Cottingham, john (2014). *Philosophy of religion: towards a more humane approach*, Cambridge University Press
11. Moriarty, Michael(2003), "*Grace and religious belief in pascal*" in *Hammond*, Nicholas(ed), *The Cambridge companion to pascal*, Cambridge University Press
12. Palmer, Michael (2002). *The Question of God: An Introduction And Sourcebook*, Routledge.